

گهواره‌های تاریخی و فرهنگی تاجیک

استاد محمدجان شکوری (شکورف)

برگشت. اما تا سال ۱۹۲۲ یعنی تا زمان امپراتور روسیه که بعدها در بخارا یکی از سارمان دهندگان مبارزه علیه حکومت شوروی شد - تعلیم در مکتبها به زبان ترکی جریان داشت. **جلال اکرامی** نویسنده روزنامه کمونیست تاجیکستان در شماره هفدهم فوریه سال ۱۹۹۰ در مقاله‌ای با نام «بخارا» در این مورد مطالبی نوشته و استاد عینی در این باره اشاره کرده: «مکتبها همه به زبان ترکی فعال شدند و معلمان ترک به شاگردان به ترکی درس می‌دادند».

پس از سال ۱۹۲۲ در مکتب به جای زبان ترکی از زبان ازبکی استفاده شد، همین‌طور برای نخستین بار در تاریخ بخارا زبان فارسی تاجیکی از مکتب و از حیات سیاسی و جمعیتی بیرون رانده شد.

«عبدالرؤف قطرت عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست بخارا که در آن مکتب حضور داشته بوده بود در دفتر خود پیشنهادی مطرح کرد که در آن هر کس هنگام کار به زبان تاجیکی صحبت می‌کرد از او مبلغ پنجاد روبل جریمه برسانده می‌شد» (۱). در دیگر دفاتر و ادارات بخارا نیز زبان فارسی از راه نهدید و جراسع گردید. چنین روز تپهایی در ابتدای سالهای دهه بیست بر سر زبانها می‌آید (۲).

تاجیکان با سه میلیون نفر جمعیت در زبان مادری و همه و روزنامه محروم بودند، حال آنکه در زمان امپراتور بخارا نخستین روزنامه تاجیکی به نام «بخارای شریف» را در گذر سالهای ۱۹۱۳-۱۹۱۲ خود امیر ساخته بود. پس از تسلط بلشویکان بر آسیای میانه نیز از جانب حکومت شوروی انتشار نخستین مجله تاجیکی «شعله انقلاب» (۱۹۲۱-۱۹۱۹) که نخستین نشریه حزبی ولایت سمرقند به شمار می‌رفت، ممنوع اعلام شد و نشر کتابهای درسی و ادبیات مذهبی و دیگر آثار به زبان تاجیکی منع گردید. سپس برخی شرق‌شناسان مشهور روس مانند **بارتولد**، **سیمیانوف**، **پالیانوف** به حمایت از خلق تاجیک برخاستند. در سال ۱۹۲۲ پروفسور **شمیدف** عضو هیأت کمیسی مردمی ملت‌های جمهوری ترکستان نوشتن نشانه بود. «این حقیقتی است که تاجیکان در میان اقوام آسیای میانه قوم کاملاً صاحب ریشه‌ای بوده و از اجداد قدیمی‌ترین جمعیت بومی آن منطقه می‌باشند. بنابراین لازم است که مسأله موجودیت خلقها، بویژه خلق تاجیک در ترکستان، و این مسأله که این قوم در برابر اقوام دیگر حق دارد نسبت به ارزشهای ملی و قانونی خویش مورد توجه باشد، به‌طور مثبت حل شود».

اما مبارزه ضد تاجیکان و فرهنگ تاجیکی با وسع نام ادامه داشت و بویژه در شهرهای سمرقند و بخارا به شکلهای بی‌رحمانه‌ای ظهور می‌کرد. طی سالهای نیمه دهه بیست ملی‌گرایان مجبور شدند به موجودیت خلق تاجیک تا اندازه‌ای اعتراف کنند، اما در کنار آن ادعا می‌کردند که تاجیکان تنها در بخارای شرقی، یعنی در قلمرو مرکزی و جنوب تاجیکستان امروزی وجود دارند و پس در اجتماعات سمرقند و بخارا چنین خطابه‌هایی به گوش می‌رسید: «هر معلمی که در مکتب به زبان تاجیکی تعلیم دهد بی‌امان به کوهساران تاجیکستان فرستاده می‌شود و به جایش معلم ازبک تعیین خواهد شد» (۳).

می‌شدند. در این کار امیران ترک (ترکان عثمانی) به آنان بسیار مدد رسانیدند. این ترکان می‌بایست از راه آسیای میانه به وطن باز گردند، اما در این کشور چند سال مسکن گزیده، در مؤسسات ریشه دوانیدند و فکرها را به زهر پان‌ترکیستی آلودند. شماری از روشنفکران تاتار که مأمورین حزبی دولتی شورواها بودند نیز در این راه آنان را یاری می‌کردند. متأسفانه در میان پان‌ترکیستها تاجیکانی هم بودند که در ترکیه ختم تحصیل کرده بودند.

پیش از تسلط بلشویکها بر آسیای میانه، مأموران حکومت تزاری روس، بیشتر تاجیکان وادی نشین بویژه تاجیکان دوزبانه را ازبک می‌شمردند. پروفسور **زروبین** در کتابی به نام «لبست ملت‌های کشور ترکستان» (۱۹۲۵ صفحات ۱۵ و ۱۶) بر این نکته تأکید کرده است. از این رو آن معلوماتی که درباره شمار تاجیکان ترکستان موجود است، همیشه پذیرفتنی نیست. در این شمار تاجیکان ترکستان و بخارا ارقام گوناگون و گاه گاه خلاف یکدیگر ذکر شده است. بنا بر برخی معلومات در سال ۱۹۱۴ امارت بخارا دو میلیون و هفتصد هزار نفر جمعیت داشت که بیش از دو میلیون تن آن تاجیک بودند. در ابتدای سده بیست شمار تاجیکان آسیای میانه به سه میلیون و چهارصد هزار نفر رسید. از جمله در جمهوری شورایی خلقی بخارا دو میلیون و صد تن، در ولایت سمرقند هفتصد و پنجاه هزار تن و در وادی فرغانه چهارصد هزار تن ساکن بودند. در واقع دیگر نیز صد هزار تاجیک زندگی می‌کردند. این امارت در روزنامه «زرافشان» در شماره یازدهم سپتامبر سال ۱۹۲۳ میلادی چاپ کرده است. بنا بر ارقامی که اسناد رسمی ذکر کرده‌اند، باید بگوییم که سالهای اول به اصطلاح انقلاب اکثر در جمهوری ترکستان دو و نیم میلیون ازبک و یک میلیون و سیصد هزار تاجیک عمر به سر می‌برد، اما در جمهوری خلقی شوروی بخارا پس از کودتای سال ۱۹۲۰ شمار تاجیکان به‌طور غیرمنتظره‌ای به هشتصد هزار نفر رسید. بر این خبر در کتاب **زروبین** نیز تأکید شده است. چنان که می‌بینیم، اطلاعات ناقصند. تاجیکان در سالهای بیستم در آسیای میانه از نظر جمعیت مرتبه دوم را اشغال می‌کردند. با وجود این، هنگامی که در سال ۱۹۲۰ قانون اساسی جمهوری ترکستان تصویب شد، فقط فرقیها، ازبکها و ترکمنها ملت‌های بومی شناخته شدند و تاجیکان یعنی قدیمی‌ترین ساکنان کشور فراموش شدند (۴).

همین‌طور عدم اعتراف رسمی به وجود تاجیک در اسناد سیاسی ادامه داشت و تا سال ۱۹۲۴ در اسناد و دفاتر دولتی نام تاجیکان ذکر نمی‌شد و هر کس در پی این کار بود با سرکوب شدید مواجه می‌شد بنا بر سیاسی که بعدها روی کار آمد تمام اهالی کشور می‌بایست ازبک نژاد بودن خود را اعتراف می‌نمودند. هر که خود را تاجیک می‌نامید، می‌بایست ازبکی‌گویی می‌شد. ازبک نمودن تاجیکان به تبلیغات دامنه‌داری تکیه داشت که به تحریف اسناد تاریخی گذشته و حال به نادرست‌ترین راهها و اصول زورگویی استوار می‌گردید. از زمان تأسیس نخستین جمهوری بخارا با ابتکار **فیض‌الله خواجه‌یف** رئیس شورای ناظران خلق در همه مکتبها تعلیم از زبان تاجیکی به زبان ازبکی

از سده ششم میلادی در کشوری که تاجیکان واجداد آنان عمر به سر می‌بردند، کم‌کم عنصرهای ترک‌نژاد راه یافتند. ترکان از سده یازدهم در «آسیای میانه» حکمرانی سیاسی و اقتصادی خود را استوار کردند. فوج جدید ترکها، بویژه اقوام ازبک در سده شانزدهم میلادی از این سرزمین سر در آورد.

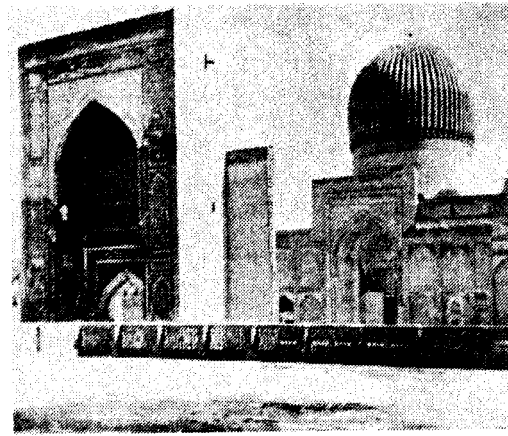
نظام حانی و اشرافی و نیز حربی و اجباری ازبک بازو شمشیر مردم بومی این کشور را در حالت اطاعت نگاه می‌داشت. «پان‌ترکیسم» که در انتهای سده نوزدهم و ابتدای سده بیست نفوذ زیاد پیدا کرده بود، نظریه موجودیت دولت یگانه ترکی را که از ساحل بحر سیاه تا یاقوتستان دامن پهن کرده و با تمام قدرت پیش از همه علیه روسیه تجهیز شده باشد، مقصود اساسی خود قرار داد. در پیاده شدن مرام آنان گویا تاجیکان حلقه ایجاد می‌کردند، زیرا تاجیکان ایرانی نبار بوده و به شاخه هند و اروپایی خلق تعلق دارند. به این دلیل ملت‌گرایان ازبک در آغاز سده بیستم موجودیت خلق تاجیک را انکار می‌کردند.

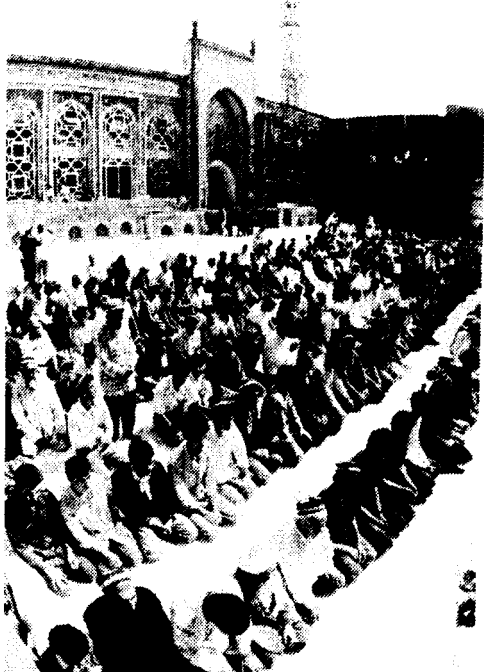
در طول دو هزار سال بخارا و سمرقند عمده‌ترین مراکز سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خلق تاجیک انگاشته می‌شدند. بویژه در این شهرها در طول سده‌ها، زبان ناب فارسی و ادبیات عالم شمول آن تشکیل یافت و گل شکفت. پایتخت قدیم دولتهای فتوادی تاجیکان واجداد آنان همین دو شهر بودند، اما از سده یازدهم بخارا و سمرقند چندین بار مرکز سلطنت ترکان استیلاگر شدند.

سمرقند حتی پایتخت دولت تیمور بود. نام شوم تیمور لوای پان‌ترکیسم گردید و این دو شهر رمز زور و قدرت به شمار آمدند. به این دلیل یک نظریه دروغین و بی‌بنیاد به میان آمد که گویا مردمان سمرقند و بخارا و همه مردمانی که در آسیای میانه خود را تاجیک می‌نامند در اصل «ازبکند» ولی زبان مادری‌شان را گم کرده زبان «وبران» فارسی را قبول کرده‌اند!

پان‌ترکیسم پس از استیلا بر آسیای میانه توسط بلشویکهای روس، بزرگ منسی ازبکی را به وجود آورد که ضد تاجیکان روان شده بود. حاملان نظریه ملت‌گرایی بزرگ دولتی منصبهای عمده مأموری و حزبی را در دست قدرت گرفته و سیاستی پیش گرفتند که طبق آن تاجیکان به‌طور اجباری ازبک

گور امیر (آرامگاه تیمور لنگ) - سمرقند - (۸۰۷ ه.ق.)





مسجد امام خمینی در دوشنبه - تاجیکستان

الم در این باره مقاله‌ای نوشت. نمایندگان فداکار خلق تاجیک می‌خواستند علیه این بی‌عدالتیها نبرد کنند، اما امکان نبود؛ زیرا در سال ۱۹۲۴ رهبران حزب کمونیست در آسیای میانه دستور داده بودند که به بحث و مناظره‌های مربوط به این مسایل اجازه طرح داده نشود بدان سبب که می‌تواند برخورد میان ملت‌ها را تیز و تند گرداند.

این دستور یک جانبه عمل می‌کرد و تلاشگران از یک شدن تاجیک‌ها بیشتر در جهت منافع خودکار می‌کردند. روزنامه «پراودا» در این مرحله سرنوشت تاجیکان را چنین شرح داد: «به جهت زیر درمیان تاجیکان هیچ تبلیغی صورت نمی‌گرفت».

الف - قسمتی اساسی از ناحیه‌هایی که جمعیتشان از تاجیکان تشکیل شده (بخارای شرقی و مسجده) تا سال ۱۹۲۳ در دست باسماچی‌ها بود (۸) و آنان در ساختار جمهوریهای شوروی شرکت نمی‌کردند، ب - تاجیکان وادی نشین و برخی ولایت‌های سمرقند و فرغانه و شماری از تاجیکان در بخارای غربی و شهریان که بخش فعال آنها محسوب می‌شدند، در سایه همسایگی با ازبک‌ها دوزبانه بودند و روشنفکران آنان به خلقت مقتدر ازبک‌ها پیوستند» (۹).

باید تذکر داد که گروهی از روشنفکران تاجیک که از روی غرض و گمراهی، بلکه به اجبار در نتیجه نهدید و فشار دایمی با تلاشگران ازبک شدن تاجیکان همراه شدند. شماری از آنها در بخارا و سمرقند و خجند چون انترناسیونالیست‌ها شهرت یافتند. جزئی ترین کوشش برای دور شدن از این سیاست، چون ظهور ملت‌گرایی تفسیر می‌شد. مقصود از همه گونه تبلیغات و تلاش و مبارزه، نادیده گرفتن خلق تاجیک بود.

نتیجه این شد که در مناطق ازبکستان امروزی شمار تاجیکان به طور غیرطبیعی رو به کاهش نهاد، آن گونه که در عرقل نمی‌گنجد اگر در سرشماری سال ۱۹۱۸ جمعیت تاجیکان در جمهوری ترکستان ۱۳۰۰۰۰ نفر بود، طبق آمار سال ۱۹۲۰ این رقم به کمتر از ۴۰۰۰۰۰ نفر رسید، یعنی در جریان دو سال سه برابر کم شد. سرعت کاسته شدن تاجیکان شهر سمرقند بدین ترتیب است: در سال ۱۹۱۶، ۵۹۹۰۱ تن. تاکید می‌کنیم بنا بر گفته‌های پروفسور زروبین در سال ۱۹۲۰ شمار تاجیکان در سمرقند ۵۴۴/۴٪ از کل جمعیت بود و ازبک‌ها تنها چهار درصد از کل جمعیت را تشکیل می‌دادند. در سرشماری سال ۱۹۲۰ از ۴۱۸۳۹ نفر اهالی بخارا، فقط ۸۶۴۶ تن تاجیک بودند و جمعیت ازبکان به ۲۷۸۲۳ نفر رسید.

در نیمه اول دهه بیست شمار تاجیکان در سمرقند شش درصد و در ولایت بخارا هشت درصد کاهش یافت. اینک به این اسناد و ارقام نظری افکنیم:

بخارا: ابتدای دهه ۲۰، ۱۶۰۰۰ نفر / در سال ۱۹۲۴، ۴۲۴۸۲ نفر / در سال ۱۹۲۶، ۲۲۲۸۷ نفر / در سال ۱۹۵۹، ۱۶۰۲۶ نفر / در سال ۱۹۷۰، ۱۹۵۸۵ نفر / در سال ۱۹۷۹، ۱۹۷۲۸ نفر. سمرقند: در سال ۱۹۱۶، ۲۳۶۹۵۷ نفر / در سال ۱۹۲۰، ۱۲۰۳۶۱ نفر / در سال ۱۹۵۹، ۴۵۳۱۴ نفر / در سال ۱۹۷۰، ۶۲۸۲۶ نفر / در سال ۱۹۷۹، ۸۶۵۵۷ نفر.

این ارقام از منابع گوناگون رسمی به دست آمده و

حتی کودکان به کودکان می‌گفتند: «اگر به ازبکی تعلیم نگیرند و تاجیکی را بپذیرند بدون تردید به دوشنبه فرستاده می‌شوند» (۵). یکی از مأموران معارف که از رهبران معروف این بخش نیز به شمار می‌آمد از فعالیت‌های تبلیغاتی خویش علیه مکتبهای تاجیکی چنین گزارش داده است: «من در میان معلمان سمرقندی تبلیغ کردم و موفق شدم به آنان تعلیم ازبکی را بقبولانم. به هر حال برای تاجیکان پنج مکتب باقی خواهیم گذاشت و به مرور در طول یک سال می‌توانیم همه مکتب‌ها را ازبکی گردانیم» (۶).

در گذر سالهای دهه بیست یکی از شعارهای اساسی که در همه جا به کار گرفته می‌شد، این بود: «مکتب‌ها را ازبکی می‌کنیم». در سال ۱۹۲۴ هنگام تقسیم مرزبندیهای ملی و آمارگیری ۱۹۲۶ مأموران ازبک به طور آشکار اظهار می‌کردند که هر که خود را تاجیک شمارد مال و ملکش مصادره می‌شود و خودش را به بخارای شرقی خواهیم فرستاد.

همچنین در گذر سالهای دهه بیست در بخارا حادثه‌ای روی داد که تاکنون از یادها زوده نشده است، و آن اینکه روزی فیض‌الله خواجیهف که پیشتر از او یاد کردیم - به یکی از مساجد وارد شده و می‌گوید: در بخارا تاجیکان نیستند. همه ما ترک و ازبک هستیم. هر کسی خود را تاجیکی شمارد بگذار به بخارای شرقی برود. بیشتر امیران بخارا حایثکاران دولتی را به آن منطقه می‌فرستادند. ما کسی را به اجبار روان نمی‌کنیم، بگذار خودشان بروند، اما حق ندارند که مالشان را با خودشان ببرند. مال و ملک آنان مال و ملک بخارا است. فیض‌الله خواجیهف هنگام سخنرانی‌هایش تیانه در دست داشت و آن را به تهدید بالای سر خود می‌چرخاند. گویی در آن روزگار مسأله ملی در آسیای میانه با تفنگ حل و فصل می‌شد!

طی دوره مرزبندی و آمارگیری در ناحیه‌های تاجیک نشین بخارا و سمرقند این شعار پیوسته به گوش می‌رسید: «ایجا تاجیکان نیستند، ما همه ازبک هستیم». مطالب فراوانی که در آرشیوهاست به این حقیقت گواهی می‌دهند، چنان که در سال ۱۹۲۱ حسین یف رئیس کمیته حزب کمونیست بخارا - که مردی تانار بود - به یکی از رهبران حزبی بخارا به نام اقیچورین که او نیز تانار بود، چنین نوشته: «حتماً باید موفق شوید که بیشتر از نصف اهالی بخارا را ازبکان و قسمتی ناچیز را ترکمن‌ها و سپس ایرانی‌ها و یهودیان تشکیل بدهند» (۷). چنان که می‌بینیم، نام تاجیکان ذکر نشده است. مقصود نیز چنین بود که در آمارگیری به نام تاجیک اشاره نشود. به همین سبب به طور دقیق کمتر در این اسناد از تاجیکان نام و نشانی به چشم می‌آمد.

تقسیم آسیای میانه بسیار شتابکارانه ادامه یافت و انجام پذیرفت. این قضیه پس از فوت لنین (۲۵ فوریه سال ۱۹۲۴) آغاز شد و در ۲۷ اکتبر همان سال به انجام رسید.

آن زمان نمایندگان مردم بخارا و سمرقند و خجند و اطراف آنها که خود را تاجیک به شمار می‌آوردند، به کار تقسیم‌بندی مرزها راه داده نمی‌شدند. حتی شرق شناسان مشهور روس که تاریخ این کشور را خوب می‌دانستند نیز به کار ماندند. بعدها بازتولد با درد و

شماری از آنها در مقاله آقای رحیم یف ایوان ایوانوچ زوربین در مجله مردم‌شناسی شوروی شماره یک سال ۱۹۸۹ به چاپ رسیده است.

همین گونه می‌بینیم، متناسب با کم شدن شمار تاجیکان به آمار ازبکان افزوده می‌شود، زیرا تاجیکان ازبک قلمداد می‌شدند. کمونیست‌ها که با سبب دیگران راه و چاره را نشان دهند، پیش از همه ملت خود را ازبک نوشتند. در ماه آگوست سال ۱۹۲۴ در جمهوری بخارا کمونیست‌ها ۲۲۲۶ نفر بودند و ازبک‌ها ۴۹٪، روسها ۲۲٪، ترکمن‌ها ۸٪ و تاتارها ۵/۵٪ جمعیت را تشکیل می‌دادند. در میان ایشان یک نفر تاجیک را نمی‌بینیم. گذشته از این کمونیست‌های بخارای شرقی که هیچ کس در تاجیک نژاد بودنشان شبهه نمی‌داشت، بدون استثنا ازبک نوشته می‌شدند (۱۰). چنان که می‌بینیم اصل و نسب ازبکی خواه واقعی خواه دروغین منشأ پایبندی بلشویکی به آرمانهای کمونیستی محسوب می‌شد.

تحریف قانون شکنی و خود سری بیدادها کرد. به نظر می‌رسد که مردم مجبور بودند به تقاضای بی‌رحمانه ازبک سازی پاسخ آری دهند. پس از آمارگیری سال ۱۹۲۶ پزشکی به نام گبریلیان نوشته بود: «بخاریان به این پرسش ما که شما به کدام ملت منسوبید؟ چنین جواب می‌دادند: بیشتر ما تاجیک بودیم، حالا ازبک شده‌ایم». در ضمن بیشتر زنها خود را تاجیک می‌خواندند، ولی شوهرانشان خویش را ازبک می‌نامیدند. (۱۱) یعنی مردها چون در امور دولتی و جمعیتی شرکت داشتند مجبور بودند زیر فشار دولتیان خود را ازبک بنامند.

اعتراف تاجیکان به این عقیده که ما به ناچار ازبک

شده ایم، نشانه سیاست ظلم و زورگویی است که در آن روزگار «تبلیغ وتشویق و روشنگری» نامیده می شد.

متأسفانه در زمان امارت بخارا خودشناسی بومی مردم آسیای میانه به حدکمال شکل نافته بود، مفهوم ملت برای بسیاری افراد روشن نبود و ملت گریبان از یک از این موقعیت سوء استفاده کردند.

در چنین شرایط فریب آمیز و تابناخته ازیرنگ و قانون شکنی تقسیم بندی مرزها برگزار گردید، در نتیجه فقط یک سوم از جمعیت تاجیک به استقلال دست یافتند، یعنی از ۲۱۰۰۰۰۰ تن تاجیک تنها ۷۳۹۵۰۳ نفر که اساساً تاجیکان کوهستان بخارای شرقی یعنی تاجیکستان مرکزی و جنوبی بودند. تاجیک شمرده شدند و دوسوم جمعیت تاجیکان در ازبکستان ماندند. بی شک این گونه تقسیم بندی مرزها فرسنگها دور از انصاف بود.

تأسیس جمهوری تاجیکستان در بخارای شرقی بدان معنا بود که گویا تاجیکان فقط در یک گوشه دوردست و وامانده می توانستند استقلال دولتی به دست آورند. گهواره های معنوی و فرهنگی سده های پیشین آنان، شهرهای بخارا و سمرقند و خجند در حدود ازبکستان اسیر ماندند، یعنی تاجیکستان شهری نداشت. خلقی که ارزشهای عالی معنوی آفریده است بی شهر ماند و این حادثه های شگفت در اتحاد جماهیر شوروی به شمار می آمد.

جدا کردن تاجیکان از آن شهرهای مشهور بدان معنا بود که آنان را از محرکان اساسی پیشرفت مردم نامیده و به طور کامل به کوههای بلند برانند.

این وضع تنها پس از خودمختاری ازبکستان و تاجیکستان در سال ۱۹۲۹ کمی اصلاح شد. ولایت خجند ضمیمه تاجیکستان گردید، اما در سمرقند و بخارا از یک سازی تاجیکان همچنان در اوج بود. سمرقند که زمانی پایتخت تیمور بود، در سال ۱۹۲۴ پایتخت ازبکستان شد و در آن حال می بايست پیروزی



شهر باستانی پنج کنت در منتهی البه در دره افغان - تاجیکستان

سرمدساران بزرگ دولتی را افاده کند از این اقدام با مقصد های تبلیغاتی دامنه دار استفاده می شد. بعدها **شرف رشیداف** منشی اول کمیته مرکزی حزب کمونیست ازبکستان اقدامات سالیهای بیست را همچنان ادامه داد، یعنی در سالهای شصت میلادی به فرمان شرف رشیداف کتابی به چاپ رسید که از ارزشهای تاریخی تیمور حکایت می کرد، به قصد آنکه جشن این امیر خونخوار با شکوه برگزار شود و برای بزرگداشت خاطر دانش محسمه ای نیز ساخته شود.

از دست رفتن بخارا و سمرقند بدین معنا بود که تاجیکان قسمتی از ارکان معنویت و قسمت عمده غنای تاریخی خود را از دست داده اند، آن مقدساتی که در سده های نهم و دهم زبان ادبی و ادبیات عالم شمول آنها را پرورده بود و آن سرچشمه هایی که در گذشته سده، صد ها امروز را در عرصه های علم و ادب و هنر به کمال رسانیده بود.

با وجود حکمرانی دورو دراز حزبی و سیاسی سزایله های ترک و ازبک در سمرقند و بخارا از این شهرها حتی یک شاعر توانای ازبک به میدان نیامد. این سد خود گواه است که این مرز و بوم به کدام خلق تعلق دارد

تقسیم بندی مرزها برای تاجیکان نه یک پدیده حقیقی خودشناسی ملی، بلکه امری اجباری بود. به همین سبب این تقسیمات رسالت تاریخی خود را به جای نیارود و در راه تأمین وحدت ملت و اتحاد کل نیروهای اقتصادی و معنوی عوامل ارزشمندی شد.

برای زودتر عملي گردانیدن سياست ازبک سازی و برای جدا کردن تاجیکان از سرزمین خود، در سالهای بعد از تمام امکانات و تحریکات ممکن استفاده شد. در تقسیم بندیهای کشوری برای تاجیکان هیچ گونه امتیاز و حسی در نظر گرفته نشد، در نهایت بعدها تصمیم گرفتند که در بخارای شرقی یک ولایت خود بخارا به ساختن استانی نامیده این کار هم در اثر **عبدالقادر محی الدین سمرقندی** شاه شاهد تیمور و **سید محمد امین خجندی** انجام گرفت.

وکیلان خلق تاجیک در سال ۱۹۲۴ در اعتراضات مطرح کردند که تاجیکستان جمهوری مستقلی محسوب شود، ولی با مقاومت رهبران جمهوری خود مختار ترکستان و جمهوری خلقی بخارا مواجه شدند. **عبدالله رحیم باباف** رئیس کمیته مرکزی حزب کمونیست ترکستان و **فیض الله خواجه یف** رئیس شورای کمیسرهای خلقی جمهوری خلقی شوروی بخارا و اطرافیان آنان تا تمام نیرو در قسرو آسیای میانه پیروزه در بخارا و سمرقند موجودیت خلق تاجیک را انکار می کردند. چنان که **عبدالله رحیم باباف** با اصرار تأکید می کرد:

«آسیای میانه کشوری است که ازبکها، قرقیزها و ترکمن ها از منتهای بافقود آن به شمار می آیند. بقیه اقوام کوچک این منطقه اند.» (۱۱)

ببیند که تاجیکان را اقوام کوچک نامیده اند. این سیاست در کل به خلاف عدالت اجتماعی بوده است. در اجاره های قسری سالهای شصت میل و سده شصتی در ترکستان به وجود سمرقند و بخارا به ازبکستان را سوخته خنود دهند می بنیاد بیدون دلایل حقیقی مفکوره همان زمان هم معلوم بود و گذشت ایام نادرستی آن را بیشتر ثابت کرد. یک دلیل آن بود که وابسته کردن ولایات سمرقند و بخارا به کوهستان تاجیکستان گویا از قلمه ترفی اقتصادی و از رشد اقتصادی این منطقه مسامحت خواهد کرد. در مورد خجند، قسراغه، اوزانبه و بجنه کنت نیز چنین بهانه هایی مطرح شد. اما چون خجند به تاجیکستان ملحق گردید وضع اقتصادی آسیای میانه به مراتب بهتر شد ما معتقدیم اگر در آن روزگار ناحیه اقتصادی بخارا و سمرقند به تاجیکستان ملحق می گردید، برای بهبود وضع اقتصادی و فرهنگی تمام آسیای میانه امکانات بیشتری فراهم می آمد.

ضعف ساختن اقتدار اقتصادی و فرهنگی تاجیکستان که مقصود ملت گریبان بود و به آن نیز رسیدند برای تمام منطقه آسیای میانه ضرر به بار آورد و بس. **رهبران جمهوری تاجیکستان از جمله نصرت الله مخدوم لطیف الله یف، شیرین شاه شاه تیمور، عبدالقادر محی الدین یف، عبدالرحیم حاجی باباف و دیگران** در حدود سالهای ۱۹۲۴ در موارد گوناگون

در باره تقسیم مرزها بازور تبر در آسیای میانه و در مورد مسأله بخارا و سمرقند چندین مرتبه به استالین نامه نوشتند ولی از آن جانب نتیجه ای نگرفتند و توجهی ندیدند و ندیدیم، اما بر جدیت مسأله در برخی سندهای حزبی سالیهای بیست تأکید شده و اصطلاحاتی چند با این عناوین پیدا شده بود:

«ملت گرابی بزرگ ازبکی»، «ملت گرابی بزرگ دولتی ازبکی و ...» همچنین در سال ۱۹۲۹ **امامسوف** مأمور کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در مورد وضع تاجیکان در ازبکستان گفته بود:

«ما در اینجا اجبار در مخلوط ساختن ملت های کم جمعیت را مشاهده می کنیم که از راه پنهان داشتن ملیت و به ازبک تبدیل کردن آنها صورت می گیرد. حتی حزبی ها از ترس ملیتشان خود را پنهان می دارند و ازبک معرفی می کنند.» (۱۲)

این هشدار جدی بود، اما همچون دیگر هشدارهای اضطراب انگیز مورد توجه قرار نگرفت و نتیجه ای به بار نیارود.

در پانزدهم نوامبر سال ۱۹۲۴ روزنامه «برادار» درباره مشکلات جمهوری نو تأسیس خودمختاری تاجیکستان مقاله ای چاپ کرد. این روزنامه درباره مشکلات «به حیات مستقلانه دولتی قدم نهادن تاجیکان، اظهار نظر نموده و تأکید کرده بود که تاجیکان می توانند با نیروی خود به این وظیفه عمل کنند همچنین در آن شماره نوشته بود که در این راه باید به آنها کمک عملي رساند؛ و باید در همه مناطق زندگی تاجیکان محلیهای اصلی تأسیس شود.

اما در گذر سالهای دهه سی و سه در سالهای بعد در ازبکستان به هر حیل های مومسلی شدت تا اینجمله تاجیکان آنجا با تاجیکستان تا حد ممکن محدود گردند، تا آنان حقیقت سرنوشت و ملیت خود را ندانند، سرچشمه های اجتماعی و تاریخی خویش را فراموش سازند و حافظه تاریخی آنان به سمت غلط کشیده شود. برای آنکه این مقصود حاصل شود، از مدرسه ها خیلی خوب استفاده کردند هر چند بیشتر تاجیکان بخارا و سمرقند در بنامنامه ازبک بودند، اما زبان مادری خویش را فراموش نکردند. سیاستمداران و بعضی از علمای ازبک در آن مرحله اصطلاح تازه ای کشف کردند. آنان تاجیکان را «ازبکان تاجیک زبان» می نامیدند و خواستند تا این اصطلاح را در طرحها و برنامه ها و نظریه ها وارد سازند، حال آنکه این واژه به طور کامل غیرعلمی بود.

در گذر دهه سده های سی و پنجاه شمار مکانی تاجیکی گاه گاه افزوده و گاهی هم می شد. افزودن آن ضمیمه مزارع یا باغچه گروهبی از مردم بود که برخی از این امری معارفات هم می شنیدند. در دوران گسترش و رگوش، بویژه در زمان حکمرانی **شرف رشیداف** بعد از تاجیکی یکباره کم شد، چنان که:

بخارا در سال تحصیلی ۶۷-۱۹۶۶ در ولایت ۳۶ مکتب تاجیکی داشت و در شهر بخارا شش مکتب تاجیکی موجود بود. در سال ۱۹۸۷ در ولایت بخارا بارده مکتب وجود داشت، اما در شهر حتی یک مکتب تاجیکی باقی نماند.

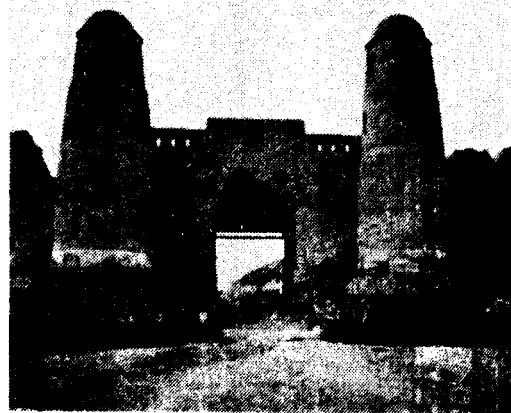
سمرقند در سال تحصیلی ۶۵-۱۹۶۴ در ولایت، ۲۲ مکتب تاجیکی موجود بود و در شهر سمرقند ۲۰ مکتب یافت می شد. در سال ۱۹۸۷ نزدیک به تمام مکتبها با ازبکی شدند یا با هم آهختند. در سال تحصیلی ۶۵-۱۹۶۴ از ۲۳۶ کلاس تاجیکی در سال ۱۹۸۷ تنها ۱۱۴ کلاس باقی ماند یعنی تعداد آنها نصف شد.

بهانه این بود که گویا تاجیکان نمی خواهند فرزندان خود را به مکتبهای تاجیکی بفرستند. در این مورد چه می توان گفت. البته باور کردن این بهانه ممکن است، زیرا در ازبکستان چنان فضایی فراهم آمده که درس خواندن در مکتب تاجیکی به ضرر خود تاجیکان تمام می شود، زیرا آنان چون به تاجیکی تعلیم بگیرند در حایبی کار پیدا نمی کنند و حتی امکان ندارند که در

دانشگاهها به تحصیل ادامه دهند. در دانشگاههای عالی بخارا بخشهای تاجیکی وجود نداشت. در سمرقند فقط دو «فاکولته» دانشکده آموزشی و فاکولته فیلولوژی دانشگاه بخشهای تاجیکی موجود بود. در تاجیکستان نیز چون آنها نمایندگان جمهوریهای دیگر به شمار می آمدند، پذیرفته نمی شدند. به همین طریق بخاریان و سمرقندیان مجبور بودند به صورت «اختیاری» به مکاتب ازبکی بروند. در مکتبها اگرچه شاگردان و استادان تاجیکند، ولی تدریس به زبان شکسته ازبکی صورت می گیرد. در کلاسی بچه های هفت ساله را به ازبکی تعلیم می دادند، حال آنکه کودک این زبان را نمی دانست. این اصول تفکر شاگرد را از تحقیق و کشف باز می دارد، زیرا نه زبان مادری خویش را می داند و نه زبان بیگانه را. آموزشی از ناحیه بخارا چنین شهادت می دهد: «شاگردانی که مکتبهای ما را ختم کرده اند نه به زبان ازبکی تسلط دارند و نه می توانند به زبان ادبی تاجیکی درست و بی غلط سخن بگویند» (۱۴)

نتیجه نهایی ازبک سازی تعلیم فقط کسالت عقلی جوانان است و بس. اکنون با وضع ازبکها در تاجیکستان آشنا شویم. ازبکان تاجیکستان هرگز با چنین مسایلی مواجه نشده اند. در تاجیکستان بیشتر برای تعلیم و کار و فعالیت اهمیت ندارد که آدم به کدام زبان (تاجیکی، روسی و یا ازبکی) تعلیم گرفته باشد، همه امکانات برابر دارند. چنان که دیدیم در ازبکستان چنین شرایطی مهیا نیست و آن آگاهانه و با مقاصد و اغراض آلوده از بین برده اند.

در مدارس عالی تاجیکستان همیشه گروههای ازبکی فعال بوده اند و هم اکنون سه روزنامه به زبان ازبکی در شهر دوشنبه منتشر می شود و در دیگر مناطق و ناحیه ها نوزده روزنامه منتشر می شود. ازبکها در تاجیکستان حتی تاثیر دارند. اما در



آثار باستانی شهر حصار - دوشنبه - تاجیکستان

ازبکستان وضعیت متفاوتی برقرار است. تا سالهای بازسازی در این جمهوری تنها یک روزنامه منتشر می شد. در بخارا که وطن مطبوعات تاجیک به شمار می آمد در سال ۱۹۱۲ روزنامه ای با عنوان «بخارای شریف» به چاپ می رسید. پس از استیلاي بلشویکها تاجیکان نتوانستند روزنامه منتشر کنند. اما از ماه فوریه سال ۱۹۹۰ فقط یک روزنامه ولایتی در هفته یک صفحه به زبان تاجیک منتشر می کرد. در سمرقند نشریه ای بانام «آواز سمرقند» از ابتدای سال ۱۹۹۰ به نشر می رسید که نسبت به تعداد تاجیکان این شهر ناچیز بود. بیشتر اهالی ناحیه های پیشکوه و سمرقند و ناحیه های ولایتی بخارا و سرخان دریا که تاجیکند به زبان مادری خویش جرییده با مجله ندارند. تناثرهای بخارا و سمرقند نمایشنامه های خود را به زبان ازبکی تهیه می کنند. تا همین سالهای اخیر در این دو شهر ادب پرور حتی یک اعلان یا شعار و یا حتی

یک نوشته به زبان تاجیکی به چشم نمی آمد. هر چند در ازبکستان ملیتهای دیگر مانند اویغورها، تاتارهای قریم و دیگر خلقها صاحب دسته های نمایشی و کنسرتی اند، اما تاجیکان از این مسایل در ازبکستان بی بهره اند، زیرا آنان را به عنوان ازبک می شناسند. عملیات ازبک سازی تاجیکان حتی در گذر سالهای دهه هفتاد نیز ادامه داشت. بسیاری افراد شهادت می دهند که **کریم اف منشی** اول کمیته حزبی ولایت بخارا در یکی از جلسها با قاطعیت گفت: «روح تاجیکی را در بخارا باید به طور کامل نابود کرد، به هر راهی که باشد باید به این مقصود نایل شویم». همین طور سیاست برهم زدن روح تاجیکی و پرورش روحیه ازبکی در تمام رشته های زندگی، از جمله در زبان، ادبیات، هنر، معارف و حتی شناسنامه نویسی جاری می شد. در بخارا و سمرقند به دست آوردن شناسنامه تاجیکی تا حدودی ناممکن بود. حتی شماری از تاجیکان در دوران **رشیداف** ناگهان در شناسنامه ها و اسناد با نام ازبک ثبت شدند.

در ۳۱ دسامبر سال ۱۹۸۷ تعدادی از ساکنان ناحیه «شافرکام» ولایت بخارا در نامه ای خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان نوشته بودند: «تا دهه ۱۹۵۰ در شناسنامه های پدران و اجداد ما ملیتشان تاجیک نوشته شده بود. در همان سالها شناسنامه ها را نو کردند و در نتیجه ملت ما ازبک شد. گویا اکنون در بخارا تاجیکان وجود ندارند!»

سالهاست در ازبکستان شرایطی حکمفرماست که انسانها را مجبور می سازد در عالم دروغ و دورویی و بی معنویی گام بگذارند و ملیت و زبان مادری خویش را پنهان دارند، حال آنکه این به معنای از وطن و پدر و مادر و همه مفاسد دست کشیدن است. جز نژادکشی حقیقی (گناسید) نمی توان به این حوادث نام دیگری داد. این سیاستی بود که محو معنوی انسان را هدف خویش قرار داده بود.

این سیاست چنین نتیجه ای به بار آورد: اگر در ابتدای سالهای دهه بیست در حدود ازبکستان بیش از دو میلیون تاجیک زندگی می کردند، پس از سال ۱۹۷۹ تعداد آنان به ۵۹۴۶۲۷ نفر رسید. تاجیکان ازبکستان در ابتدای انقلاب بلشویکی از جهت نفوس در جای دوم قرار داشتند، اما بعدها در همین قلمرو به جای ششم تنزل نمودند و در سال ۱۹۷۹ فقط چهار درصد از اهالی را تشکیل دادند. این ارقام به طور کلی نادرستند. تاجیکان بخارا و سمرقند نمرده اند، بلکه شمارشان چون دیگر خلقهای آسیای میانه روز به روز در افزایش است. آخرین بررسی برای شناسایی وضعیت ولایت بخارا این اطلاعات را نمایان ساخت: در شهر بخارا تاجیکان بیشتر از شصت درصد اهالی را تشکیل می دهند، ازبکها در نهایت از ده درصد زیادتر نیستند.

در ناحیه رامیتن از یکصد و چهل روستایی که دکتر **نماز حاتم** درباره آنها تحقیق کرده تاجیکان در ۷۵ روستا زندگی می کنند؛ ازبکها در ۴۸ روستا و تاجیکها و ازبکها در نه روستا. همچنین ترکمنها در شش روستا و ترکمنها و قزاقها در دو روستا عمر به سر می برند. در ناحیه های شافرکام، رامیتن و عروان ولایت بخارا نیز بیشتر اهالی را تاجیکان تشکیل می دهند. در سمرقند نیز همین گونه است، اما واقعیت با اطلاعیه های رسمی بکلی فرق می کند، همانا ازبک سازی تاجیکان هنوز ادامه دارد. باید گفت وضعیت کمی تغییر کرده است. اگر در سال ۱۹۷۹ تعداد تاجیکان ازبکستان نزدیک به شصدهزار نفر بود، در سال ۱۹۸۹ شمار آنان به ۹۳۴ هزار تن رسید. اینها نشان می دهند که روندهای انقلابی نیمه دوم سالهای هشتاد در ایجاد خودآگاهی ملی در تاجیکان ازبکستان بی تاثیر نبوده است.

از سالهای دهه بیست باز تمایل دیگری اوج گرفت که می توان آن را «ازبک سازی تاریخ» نامید. این تمایل بویژه

در ده سال اخیر بسیار قوت گرفت. ماهیت آن چنین بود که: چون اهالی بخارا و سمرقند ازبک بوده اند. طبیعی است که آن همه ارزشهای معنوی که در ظرف چندین سده در این شهرها آفریده شده، متعلق به ازبکهاست.

یادگارهای تاریخی علم و فرهنگ، عالمان و ادیبان بزرگ، هنرمندان زبردست گذشته، همه از آن ازبکها اعلام شده اند. در تحقیقات علمی و آثار تاریخی عقیده ای بدین مضمون پدید آمد که: «از سده های چهاردهم و پانزدهم یعنی از زمان تیمورلنگ در ماوراءالنهر فقط ترکها و ازبکها عمر به سر می برند». گاه تأکید می شد که در شهرها تاجیکان گویا در مناطق و محله های جداگانه می زیستند. چنین عقاید بی بنیاد و ضد علمی حتی در برخی نشریه های مسکو و لنین گراد نیز به چشم می خوردند. آثار پژوهشگران این شهرها به نفع تاریخ آسیای میانه عادلانه منتشر می گردد، و نیز به هنگام ترجمه زبان ازبکی، ناشران در متن کلمه های «تاجیک» و «تاجیکی» را عوض می کنند، و فقط در بعضی موارد آنها را به «فارسی» تغییر می دهند.

در شناسنامه ها، راهنماهای سیاحان و حتی در دایرة المعارف ازبکستان شوروی نام عالمان و ادیبان بخارا و سمرقند بدون تأکید بر نسبت ملیتشان ذکر می شود. چون آنان در سمرقند و یا بخارا به دنیا آمده اند، پس به خلق ازبک تعلق دارند. هدف فریب مردم ناآگاه است. در آن قسم از زمانها، داستانها و نمایشنامه های ادیبان ازبک که به تاریخ قدیم یا جدید آسیای میانه مربوط باشند، همه تاریخ به ازبکان نسبت داده می شود و تنها ایشان به عنوان مردم بومی منطقه مطرح می شوند. حرف نهایی اصلی این قبیل اثرها را قهرمان یکی از زمانهای **محمود اف** بی پرده بیان کرده است. نظر وی درباره امارت بخارا و کشور ترکستان سده نوزده چنین است:

این زمین و این کشور به ازبکها تعلق دارد. همایش مال ازبکهاست. (۱۵)

این است که شعار «تاجیک وجود ندارد، ما همه ازبک هستیم»، که در سالهای دهه بیست رواج بسیار یافته بود، در سالهای دهه سی ادامه پیدا کرده و تا امروز هم از میان نرفته است.

میرمحسن یکی دیگر از نویسندگان ازبک درباره یادگارهای بی نظیر بخارا و سمرقند چنین نوشته است: «سرزمین ما دارای یادگارهای گرانقدر تاریخی و فرهنگی است که از گذشته پر شرف خلق ازبک حکایت می کند. ریگستان، مناره کلان، ارگ، مقبره اسماعیل سامانی، کولکناش، رصدخانه الوغ بیک، مدرسه های بی شمار، پلها، قلعه ها، قصرها و... این آفریده های عالی جناب را برحق، داستانهای ازبک یا موسیقی ازبک نامیده اند» (۱۶).

چنین لافهایی باحافظه تاریخی اصل یا با خودشناسی حقیقی ملی هیچ سستی ندارند. «جوش افتخار ملی» مؤلف را به آن واداشته که همه چیز را به خلق خود نسبت دهد و به او امکان نداده که در کنار خلقش، خلق دیگری را ببیند. این همه تحریفها به پایه های معنوی و اخلاقی ازبکان کنونی تیشه می زند و برای خودشناسی آنان زبان دارد. ما مشاهده کرده ایم که حافظه تاریخی آنان از بسیاری جهات به سمت نادرست و دروغین منحرف شده است. تصورات ایشان درباره خود، درباره خلق خود و تاریخ آن و درباره خلقهای دیگر از جمله تاجیکان با واقعیت موافق نمی آید. مقاله شاعر مشهور ازبک **محمد علی** که با عنوان «خود را بشناس» در تاریخ ۳۰ و ۳۱ آگوست سال ۱۹۸۸ در روزنامه «باش یین چی» به چاپ رسیده، گواهی می دهد. هرگونه ملت گرایی بویژه شوونیسم رزمجوی پیش از همه تیشه بر ریشه خلق خود خواهد زد، زیرا مردم در این محیط ناسالم اخلاقی و روانی پرورش می یابند. چنین اعمالی به روابط موجود میان خلقهای تاجیک

وازیک زیان بسیار وارد آورد.

این بی‌عدالتی‌ها در پیش نظر دیگران به وقوع می‌پیوست و تاندازه‌ای برای اهل جامعهٔ جمهوریهای آسیای میانه و حتی خارج از آن آشکار بود. آنان از مناطق دیگر به بخارا و سمرقند می‌آیند و زود متوجه وضعیت ناسالم ملی می‌شوند که این در اندیشهٔ آنان تأثیر بد به‌جا می‌گذارد. در مورد مهمانان خارجی بویژه مهمانان افغانی، ایرانی، هندی و پاکستانی که کشورهای متبوعشان نسبت به واقعیت‌های آسیای میانه همیشه دقت نظر خاص ظاهر می‌کنند، حاجت به سخن نیست.

بسیاری از تاجیکان سمرقند و بخارا چندین بار به مقامات مسکو رجوع کرده و از احوال خود شکایت نمودند. در نتیجه میان تاجیکستان و ازبکستان برای همکاری و قنای نمودن تاجیکان ازبکستان ارتباطی برقرار شد. در سال ۱۹۸۸ حکومت ازبکستان دربارهٔ گشادن مدارس تاجیکی (به آن شرط که والدین راضی باشند) و گروه‌های تاجیکی در مدارس عالی (به آن شرط که داوطلب پیدا شود)، نشر روزنامه‌های تاجیکی و نمایش برنامه‌های تلویزیونی تاجیکی و غیره تدبیرهایی پیش‌بینی کرد، اما هیچ‌یک از آنها چون وعده‌هایی که از پیش داده بودند اجرا نشد و وضعیت بدتر شد. از این همه معلوم می‌شود که نمی‌خواهند پیامدهای سیاست ازبک‌سازی را برطرف نمایند؛ چنان که هنوز حل عملی مشکلات و مطالبی که در بالا ذکر شد، شروع نشده است. در بخارا با وجود باز شدن کلاس‌های تاجیکی، تبلیغ علیه آنها شروع شد.^(۱۷) بدین صورت که اگر بخارا ایمن فرزندان خود را به مدرسه‌های تاجیکی بفرستند با دشواری‌های بسیار سنگین مواجه خواهند شد. این بود که در همان سال در شهری که بیشتر جمعیتش را تاجیکان تشکیل می‌دهند، تنها یک کلاس به زبان تاجیکی تأسیس شد. در ماه سپتامبر سال ۱۹۸۸ در تمام ولایت بخارا ده کلاس جدید تاجیکی گشایش یافت، در حالی که در اواخر سال‌های پنجاه در ولایت بخارا صد مدرسهٔ تاجیکی وجود داشت و اکنون از صد مدرسه تنها ده کلاس باقی مانده است!

در این میان واسطه‌های اخبار عمومی شوروی از جمله «تاس» و خبرگزاری «ناوستی» این «گامیابی‌های نادر» را در سراسر جهان بلندآوازه کردند. یک سیاستمدار ازبک به نام یوسف‌اوف در مجلهٔ روسی «کمونیست» (شمارهٔ ۸) خواست به ما بقبولاند که: «فقط در سمرقند هشت مدرسهٔ تاجیکی گشاده شد (نه مدرسه، بلکه کلاسها گشاده شد). نشر روزنامه‌های ولایتی سمرقند و بخارا به زبانهای ازبکی، روسی و تاجیکی شروع گردید، بسیاری تاجیکان شناسنامه‌های نو گرفتند که نسبت ملی‌شان در آنها مشخص گردیده است...». حال آنکه این همه دروغ محض بود، چنان که می‌بینیم از مطبوعات حزبی شوروی و حتی نشریه‌های علمی برای گول زدن مردم و انتشار معلومات دروغین استفاده می‌شود. کارهای ساختگی و تحریف‌سندها به‌طور رسمی گسترش می‌یابد و این سیاست به سیاست ازبک‌سازی سال‌های بیست شبیه است. اهداف و اصول آن تغییر نکرده است، گاهی برای تاجیکان سمرقند و بخارا با عذاب و مشقت بسیار میسر می‌شود که در روزنامه، یک صفحهٔ تاجیکی چاپ کنند یا در مکتب یک کلاس تاجیکی بگشایند. کار تاجیکان در ازبکستان با پای مورچه پیش می‌رود. بسیاری اوقات بر این عقیده بودیم که وضعیت تاجیکان ازبکستان، بویژه وضع تاجیکان بخارا و سمرقند تنها با راهیابی و چاره‌سازی مسکو می‌تواند تغییرپذیرد؛ چه بسا اکنون وقت آن رسیده باشد که این بی‌عدالتی‌های ملی برهم زده شود.

رهبران جمهوری تاجیکستان و روشنفکران آن در سالهای دههٔ بیست و بعدتر نیز بارها مسأله بخارا و سمرقند را مطرح نمودند. **عبدالقادر محی‌الدین اف**



سمرقند - قریه رودک - آرامگاه رودکی

همیشه علیه بزرگ‌منشی ازبکی در نبرد بود. همان گونه که در بالا اشاره شد، **زیلنسکی** یکی از رهبران هیأت تقسیم‌بندی مرزی چنین سرزبندی‌ای را یک کار «تسترش» اعلام نمود. و پیشنهاد کرد این مسأله وابسته به طلب و خواهش مردم از نو بررسی شود.^(۱۸)

دربارهٔ این موضوع سند زیر را مطرح می‌نمایم: «به شهادت اسناد در سال ۱۹۲۴ در بخارا و سمرقند تا فرا رسیدن شرایط مساعد برای گسترش بعدی دولت‌داری همهٔ تاجیکان آسیای میانه به طور موقت در حدود ازبکستان موقوف گذاشته شدند». در این مورد **عبدالرحیم حاجی بایف** که در حرکت خودمختاری تاجیکستان (در ۱۹۲۴) و در حرکت پی‌ریزی جمهوری مستقل آن در سال ۱۹۲۹ شرکت داشت نیز گواهی می‌دهد که به دلایل مختلف بخارا و سمرقند و خجند که بیشتر جمعیتشان تاجیکند، به طور موقت در داخل جمهوری ازبکستان ماندند.^(۱۹)

این حقیقت که در سال ۱۹۲۴ و در سال ۱۹۲۹ بخارا و سمرقند به طور موقت در حدود مرزهای ازبکستان ماندند، در یاد بسیاری از افراد آگاه آن دوران باقی مانده است. در سالهای دههٔ بیست کمیونی به رهبری **کوی پیشف**، و در سالهای بعد از جنگ با آلمان به رهبری **مالینکوف** مدت مدیدی به حل و فصل مسأله سمرقند، بخارا و ولایت سرخان دریا مشغول بود. گذشته از این، در تاریخ سوم فوریهٔ سال ۱۹۳۰ دربارهٔ ضمیمه نمودن ولایت سرخان دریا به جمهوری تاجیکستان، فرمان کمیتهٔ مرکزی اجرایی شوروی به تصویب رسید، اما به دلایل نامعلومی در سیزدهم فوریهٔ همان سال فرمان ذکر شده خنثی گردید و فعالیت هیأت نامبرده نیز قطع شد. چون بایگانی‌ها در دسترس نیستند، معلوم نیست که کدام نیرو مانع حل این مسأله شده، شاید استالین باعث این به تأخیر افتادن باشد، زیرا او چندین بار نسبت به مراجعهٔ رهبران تاجیکستان و اظهارات آنان در مورد سمرقند و بخارا و اوضاع تاجیکان در این دو شهر توجهی نشان نداد.

اکنون تکیه به عقل سالم و توجه به چنین آموزش مواد و نگرش به اسناد (اسناد تاریخی، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی، اینتوگرافی) و آشنایی بی‌واسطه با اوضاع مناطق تاجیک‌نشین ما را در درک مسأله باری خواهد کرد. ما اطمینان کامل داریم که مسألهٔ تاجیکان بخارا و سمرقند تنها مسأله‌ای اقتصادی و اجتماعی نبوده، بلکه دارای اهمیت بشردوستانه و معنوی و اخلاقی است. این‌جا از ابعاد معنوی و اخلاقی خلق سخن گفته

می‌شود؛ سرنوشت قدیمی‌ترین خلقی که در آفرینش ارزشهای تمدن جهانی فعالانه شرکت داشته است. اکنون ما باید بتوانیم بی‌بنیادی و نادرستی عملیات تحریف‌کارانه‌ای را که در طول سالها در میان تاجیکان سمرقند و بخارا صورت گرفته به مردم نشان دهیم. مردم باید حقیقت را دربارهٔ خود و ریشه‌های ملی خویش بدانند. خوب بود در صفحات مطبوعات جمهوریهای ازبکستان و تاجیکستان دربارهٔ این موضوع بیشتر بحث و مناظره می‌شد.

این‌گونه فعالیتهای روشنگرانه باید در میان اهالی ازبک ازبکستان و ازبکان تاجیکستان نیز به راه افتد. دکتر **نماز حاتم** با وضع بخارا به خوبی آشناست، او شهادت می‌دهد که در این ولایت تاجیکان، ازبک‌ها و ترکمان‌ها دوستانه عمر به سر می‌برند. هرگاه در میان ازبکان دربارهٔ تاجیکان سخن نامطلوب به میان آید، ازبکان خود می‌کوشند که از آن جلوگیری نمایند. تاجیکان و ترکمانان نیز همین‌گونه رفتار می‌نمایند. کوتاه سخن آنکه نه فقط در بخارا، بلکه در تمام قلمرو آسیای میانه مردم گوناگون با صلح و صلاح زندگی می‌کنند.

متأسفانه گاه‌گاه تدابیر غرض‌آلود و یک‌جانبه‌ای پیش گرفته می‌شود و در اندیشهٔ تاجیکان ازبکستان و خود ازبکان تصورات دروغین در مورد هستی اجتماعی و تاریخی خویش ایجاد می‌گردند. چنین تبلیغاتی که ضد یکی از خلقهای برادر یخش شده است، باید ریشه کن گردد. واجب است تبلیغات خاصیت حقیقت‌نگاری داشته باشند و از نظر علمی مستند باشند و منافع همهٔ مردم این سرزمین را رعایت کنند. باید در ناحیه‌های تاجیک‌نشین ازبکستان و بویژه در بخارا، سمرقند، قشقه دریا و سرخان دریا در مناسبت‌های جمعیتی و رسمی میان تاجیکان و ازبک‌ها محیط سالم اخلاقی و روانی حکمفرما باشد. درزیست و معیشت مردم زحمتکش برای عملی گردیدن این اقدام، زمینهٔ مساعد موجود است، که آن هم ثمرهٔ زندگانی مشترک چندین سده دو خلق برادر می‌باشد. به عقیدهٔ ما آن قانون نانوشته‌ای که مبتنی بر منع زبان تاجیکی و از میان برداشتن آن از حیات جمعیتی، دوایر حکومتی و مکاتبات رسمی مؤسسات ناحیه‌های تاجیک زبان در جلسه‌ها و جمع‌آمدها، حرکت‌های دادگستری و... است، به غایت مبهم و نادرست است. نه تنها در بخارا و سمرقند و سرخان دریا و قشقه دریا، بلکه در ناحیه‌های تاجیک‌نشین تاشکند، نهنگان، فرغانه و دیگر ولایتها طبق «قانون زبانهای جمهوری ازبکستان» زبان تاجیکی باید رسمی شناخته شود و استفاده از آن در تمام رشته‌های حیات جمعیت چون امری ضروری پذیرفته شود. تنها اعتراف همگانی جمعیتی و مناسبات صمیمانه اعتبار زبان مادری را در چشم صاحبان آن تقویت و به کشف و باروری آن کمک می‌کند. تا دمی که این مطالب در مناطق تاجیک‌نشین ازبکستان حل و فصل نگردد، به رشد پرثمر مدرسه‌ها و معارف و مؤسسه‌های فرهنگی و مطبوعات و رادیو و تلویزیون و به دنبال این همه، به رشد و باروری زبان تاجیکی در جمهوری ازبکستان نمی‌توان امید بست.

بنا به اطلاعات رسمی وزارت معارف جمهوری ازبکستان در سال تحصیلی ۹۰-۱۹۸۹ در ولایت بخارا و برخی ولایتهای ازبکستان شمار مدرسه‌هایی که کلاس تاجیکی دارند، چنین بوده: ولایت تاشکند ۳۱ مدرسه، ولایت فرغانه ۲۱ مدرسه، ولایت نهنگان ۲۴ مدرسه، ولایت قشقه دریا ۵۰ مدرسه و ولایت بخارا ۱۸ مدرسه.^(۲۰) هرچند عقل نمی‌پذیرد، اما متأسفانه مسلم است که در ولایت بخارا- که نسبت به همهٔ مناطق تاجیک‌نشین ازبکستان، تاجیکان در آنجا بیشترند- کلاسهای تاجیکی از همه کمتر است. به نظر ما یکی از وظایف دولتی که از حقوق اتباعش حمایت می‌کند (حکومت پسرزینستی) این است که

در همه مناطق تاجیک نشین ازبکستان موانع بی شمار حیلہ گرانہ و دروغین را از میان بردارد تا مدرسه‌های تاجیکی بدون ممانعت گشوده شوند و زبان تاجیکی در همه جبهه‌های حیات جمعیت فارغ از مخالفت قادر به عمل باشند.

در سال تحصیلی ۹۰-۱۹۸۹ برای نخستین بار در تاریخ دانشگاه آموزگاری بخارا، دویخش تاجیکی تأسیس شد. اما چرا فقط دو بخش در دو دانشکده؟ اگر ما خواسته باشیم که در مناطق تاجیک نشین ازبکستان علوم و معارف تاجیک گسترش یابد، باید در همه دانشگاههای سمرقند و بخارا، قرشی، نرمد و حتی تاشکند تعدادی بخشهای تاجیکی موجود باشند؛ همان گونه که بخشهای فراوان ازبکی در دانشگاههای دوشنبه، خجند و فرغانه تاجیکستان موجود است.

زندگی ایجاب می کند که هرچه زودتر دانشگاهها و آموزشگاههای هری تاجیک زبان تأسیس شوند و نیز در همه نواحی تاجیک نشین ازبکستان کودکان تاجیکی تأسیس کردند. کودکان هرچه زودتر از دایره تنگ زبان آموزی در خانه خارج شده و به گنجینه زبان ادبی دست یابند، زبان مادری از کودکی همچون شیر مادر در سرشت ایشان جای گیرند، و اگر چنین نباشد بخارا و سمرقند نمی توانستند آن نقش بزرگی را که در رشد زبان تاجیکی فارسی و تمدن تاجیکان در گذر هزارسال به جای آورده بودند، امروز نیز به عهده بگیرند.

نیروهایی که به طور آشکارا و پنهان مانع رشد و کمال مدارس تاجیکی و گسترش کنادینا، روزنامه و مجلات تاجیکی در مناطق تاجیک نشین ازبکستان و بویژه بخارا و سمرقند و سرخان دریا می گردند، باید ریشه کن شوند. باید با این نیروها که برخی در تاجیکستان نیز عمل می کنند به طور مستقیم و بی امان نبرد کرد، و گرنه نسکست آنان امکانپذیر نخواهد بود. مناسفانه کسی علیه آنها که در ازبکستان می تواند مسأله تاجیکان را حل کنند و نسبت به آن بی توجهی، مبارزه نمی کند و هیچ کس هم کسی را به چسب مبارزه ای تجهیز نکرده است، اما هرعمی که در مسیر ازبک سازی باشد به طور همه جانبه پشتیبانی می شود. حتی ملاهای بخارا، سمرقند و دیگر ناحیه های تاجیک نشین ازبکستان انتخاب شده اند. در مسجد ها، حطه ها و موعظه ها به زبان ازبکی قرائت می شود، یعنی اداره های دینی را نیز واداشته اند که در ازبک سازی تاجیکان شرکت نمایند.

ما به طور کامل جانبدار جمعیت تاجیکان بخارا (آفتاب سفیدان) هستیم. این جمعیت خواستار آن است که در همه مناطق تاجیک نشین ازبکستان حطه و وعظ به زبان تاجیکی قرائت گردد و در دانشگاههای دبی - امدرسه «مربوع» سایر دیگر مدارس - بخشهای تاجیکی گشایش یابد.

تاریخ گواه است که درسده هفتم چون عربها آسیای میانه را ضبط کردند، محبور شدند اجازه دهند

سفیدان نمار را نه به عربی، بلکه به تاجیکی به جا آورند؛ اما بسبب که در سده بیست موفق شدند که اگر نه در نمار، در حطه و وعظ زبان تاجیکی را به ازبکی تبدیل کنند. چنین قدرت سیاسی ای که به احبار جاری می گردد، بویژه تمایل بزرگ منشی و ملیت گرایی آن، حتی دین را که از دولت جدا بوده تحت تأثیر خود قرار داده است.

این حادثه یک بار دیگر به وسعت عظیم سیاست همه جانبه ازبک سازی تاجیکان ازبکستان گواهی می دهد. دکتر رحیم اف چندین سال است که در پژوهشگاه مردم شناسی آکادمی علوم شوروی پیشین وضع تاجیکان سمرقند و بخارا را مورد تحقیق و بررسی قرار داده است. او می نویسد: «اکنون در سمرقند و بخارا در مورد تأمین احتیاجات زبانی و اجتماعی و فرهنگی تاجیکان وضع فاجعه آمیزی رخ داده است. در مسایل اجتماعی و فرهنگی محروم ماندن تاجیکان این شهرها به شدت احساس می شود.» (۲۱)

برخی مأموران دایره های سیاسی می خواهند به ما بقبولانند که هیچ گاه چنین سیاستی وجود نداشته است، فقط بعضی سهو و خطاها رخ داده که امروزه می توان آنها را اصلاح کرد.

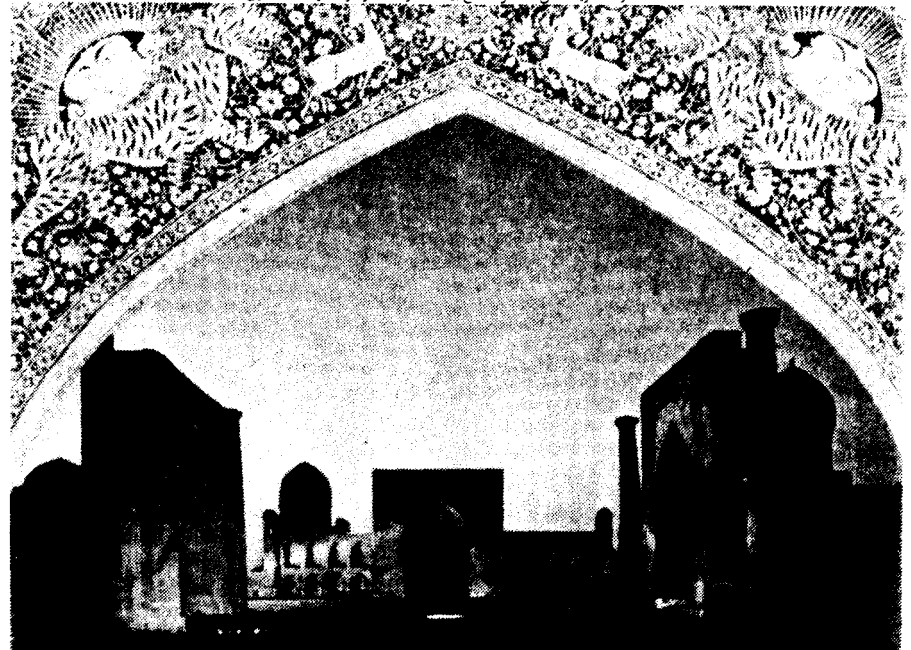
چنان که رئیس شورای ملتهای شورای عالی شوروی پیشین رفیق نشان اف هنگامی که سمت منشی اول کمیته مرکزی حزب کمونیست ازبکستان را به عهده داشت، گفته بود: «پس از تقسیم بندی مرزها - که پس از انقلاب اکتبر به وقوع پیوست - بر اثر خطای رهبران ملت، تاجیکانی که در ازبکستان زندگی می کردند در شناسنامه هایشان ازبک معرفی شدند. برخی مدارس تاجیکی تعطیل شدند... و به اندازه معین حقوق تاجیکان محدود شد.» (۲۲)

این گونه که می بینیم، گویا هیچ واقعه ای رخ نداده و فقط کاسنیهای کوچک موجودند که اصلاحشان دشواری ندارد. چنین خاطر جمعی و چنین توصیفی از مسأله مذکور از جانب سیاستمدار و نماینده علم و ادب گواه براین است که در ازبکستان نمی خواهند وضعیت اصلاح شود و این اقدام انکار موجودیت یک مسأله جدی و پیچیده است. تا هنگامی که به اوضاع فاجعه انگیز تاجیکان در ازبکستان اعتراف نکنیم، امید بستن به بهبود اوضاع صحیح نیست.

فیض الله خواجسه اف یکی از رهبران حرکت تقسیم بندی مرزهای آسیای میانه پس از اتمام این اقدام یعنی در تاریخ چهارم مارس سال ۱۹۲۵ مجبور شد این گونه اعتراف کند: «مسأله تاجیکان در ازبکستان یکی از مسایل اساسی سیاسی بوده و توجه جدی کل حزب را می طلبد.» (۲۳)

جدیدت و شدت این مسأله که همان وقت یکی از مجرمان اساسی آن همه بی عدالتها نیز به آن اعتراف کرده بود، این روزها به مراتب بیشتر شده است و گمان

سمرقند - ازبکستان - (مدرسه الع بیگ، مدرسه شیردار، مدرسه طلاکاری)



می رود پیامدهای غیرمترقبه ای به دنبال داشته باشد. به این دلیل، براساس اهمیت وضعیت باید قدمهای اساسی برداریم، یعنی در ولایتهای تاشکند، فرغانه، نهنگان و سرخان دریا ناحیه های ملی تاجیکی تأسیس شود. بخارا، سمرقند، قشقه دریا و سرخان دریا به ولایات خود مختار تبدیل گردند، و در مناطقی از ولایتهای مذکور که ازبکان نیز زندگی می کنند شوراهای دهات و مناطق ازبکی تأسیس شود. چنین اقداماتی می تواند در این راه یکی از قدمهای نخستین به شمار آید.

گذشته از این، چهار ولایتی که در آخر به آنها اشاره شد، و ناحیه های تاجیک نشین آنها باید واحدی یکپارچه کشوری را تشکیل دهند و صاحب خود مختاری یگانه ای باشند که به موجودیت تقسیمات معین داخلی کشوری و مرزی خلل نرساند. تاجیکان نه فقط مسایل فرهنگی، بلکه مسایل رشد و ترقی اجتماعی و اقتصادی و مسایل محیط زیست و مانند اینها را نیز خودشان باید حل و فصل نمایند، یعنی تاجیکانی که در بسیاری ناحیه ها و ولایتها در اکثریت هستند و زندگی می کنند، باید سرنوشتشان را خودشان معین کنند.

به عقیده من رئیس جمهور مملکت با توجه به جدیدت و اهمیت مسأله برای پیشگیری از مداخله و فشار بیرونی باید نظارت بر قلمرو خود مختار تاجیکان سمرقند و بخارا، و قشقه دریا و سرخان دریا را خود به عهده بگیرد. ارتباطها و مناسبات میان ملتها چنان مسأله پیچیده ای است که در حل آن دولت باید با سرعت و با کمال کاردانی بکوشد. مردم را باید از زوال معنویت و فساد اخلاقی نجات داد و از گرداب زندگی ای که به سوی باتلاق دو روسی و بی معنویت و تحقیر و خواری سیر می کند، بیرون آورد. به این معنا مسأله ملی تاجیکان نه فقط مسأله ای اقتصادی و مادی، بلکه مسأله ای معنوی است که اساس اخلاقی حیات آدمیزاد و پایه های سیاسی و اخلاقی جامعه را به طور کلی در بر می گیرد.

پی نوشت:

- ۱- و.و. بارتولد، «مجموعه مقالات»، جلد ۲، نشر اول، مسکو، ۱۹۶۳، صفحه ۴۶۸.
 - ۲- «روزنامه تاجیکستان سرخ»، اول سپتامبر، ۱۹۳۰، شماره ۱۹۶.
 - ۳- نگاه کنید به مجله Janaztija، سال ۱۹۲۹ شماره های ۱ و ۲.
 - ۴- نگاه کنید به مجله Janaztija شماره های ۱ و ۲، ۱۹۲۹.
 - ۵- «روزنامه «پراوداواستاک»، ۱۳۰ اگوست ۱۹۲۶.
 - ۶- «آرشیو حزبی تاجیکستان»، بخش ۱، فهرست ۲، دوشنبه ۲۰۸، صفحه ۸.
 - ۷- «آرشیو حزبی ازبکستان»، پژوهشگاه مارکسیسم - لنینیسم، صندوق ۱۴، شماره ۱، دوشنبه ۶۰، صفحه ۵.
 - ۸- مجاهدین مسلمان را که علیه کمونیستها می جنگیدند «باسمه چه» یعنی اوپاش می نامیدند.
 - ۹- «پراودا»، ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۴.
 - ۱۰- نگاه کنید به تاریخ جمهوری مردمی شوروی بخارا، مجموعه مقالات تاشکند، سال ۱۹۷۶، صفحات ۱۶۲ تا ۱۸۲.
 - ۱۱- ۱. «سوخرباوه»، بخارا قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، مسکو: انتشارات فن، ۱۹۶۶، صفحه ۱۲۲.
 - ۱۲- آرشیو پژوهشگاه مارکسیسم لنینیسم، صندوق ۶۲، دوشنبه ۸۷، صفحه ۷۹.
 - ۱۳- پیشین، دوشنبه ۱۷۴۶، صفحه ۱۰.
 - ۱۴- روزنامه «بخارا حقیقتی»، ۱۱ مارس ۱۹۸۸.
 - ۱۵- مجله «پترو بولدوری»، ۱۹۸۱، شماره ۱۰، صفحه ۷۱.
 - ۱۶- روزنامه «پراودا و استوک»، ۷ جولای سال ۱۹۸۹.
 - ۱۷- روزنامه «بخارای شوروی به زبان روسی»، ۱۹۸۸/۲۱.
 - ۱۸- «در مسیر تاریخ»، تاشکند ۱۹۲۴.
 - ۱۹- حاجی بابیف، «جمهوری هفتم تاجیکستان»، تاشکند، استالین آباد، ۱۹۳۰، ص ۱.
 - ۲۰- روزنامه «آموزگار»، ۱۶ جنوری، ۱۹۹۰.
 - ۲۱- مسایل مهم مناسبات ملی در اتحاد شوروی، لنین گراد، سال ۱۹۸۹، ص ۳۱.
 - ۲۲- روزنامه «کسومولسکابا پراودا»، اول جولای ۱۹۸۸.
 - ۲۳- آرشیو حزبی جمهوری ازبکستان، صندوق ۵۸، شماره ۱، دوشنبه ۶۴، صفحه ۵.
- * این مقاله به وسیله آقای میرزا شکورزاده از خط سربلیک به فارسی برگردانده شده است.